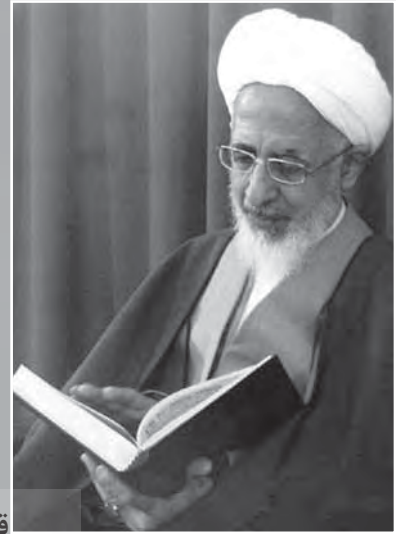


اشاره

در شماره گذشته، برخی شبهات و پرسش‌های رایج در حوزه ولایت فقیه و نیز پاسخ‌های حکیمانه آیت‌ا. جوادی آملی به آن‌ها، مطرح شد. در این شماره نیز در ادامه مباحث قبل به برخی دیگر از سؤالات و پرسش‌های مرتبط با این بحث خواهیم پرداخت و پاسخ‌های ایشان به این پرسش‌ها را که از کتاب «ولایت فقیه» استخراج شده است، بیان خواهیم کرد.



قسمت دوم

پاسخ به شبهات

پاسخ‌های حکیم متألّه آیت‌الله جوادی آملی به شبهات مطرح شده درباره ولایت فقیه

تنظیم: یاسین شکرانی

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام

□ «ولایت مطلقه» به چه معناست؟

● پاسخ: «ولایت» یعنی والی بودن، مدیر بودن و مجری بودن؛ و اگر گفته می‌شود که فقیه، ولایت دارد؛ یعنی از سوی شارع مقدّس، تبیین قوانین الهی و اجرای احکام دین و مدیریت جامعه اسلامی در عصر غیبت بر عهده فقیه جامع‌الشرایط نهاده شده است و این ولایت، همان‌گونه که مکرراً گفته شد، با ولایت بر محوریت که در کتاب حجر (از کتاب‌های رایج فقه) آمده است، تفاوت اساسی دارد. لذا در ولایت فقیه، کسی نباید توهّم محوریت مردم را در ذهن داشته باشد؛ مدیریت، در هیچ جای دنیا مستلزم محوریت مردم نیست و در مدیریت فقیه نیز چنین است.

مطلق بودن ولایت؛ یعنی این که فقیه، اولاً ملتزم است

همه احکام اسلام را تبیین نماید؛ ثانیاً همه آن‌ها را اجرا کند زیرا هیچ حکمی از احکام الهی در عصر غیبت، قابل تعطیل شدن نیست. ثالثاً برای تزامم احکام، چاره‌ای بیندیشد؛ یعنی در هنگام اجرای احکام، اگر دو حکم خداوند با یکدیگر تزامم داشته باشند - به گونه‌ای که انجام یکی، سبب ترک دیگری می‌شود و این دو حکم را در یک زمان نمی‌توان با هم اجرا کرد - فقیه جامع‌الشرایط و رهبر جامعه اسلامی، حکم «اهم» را اجرا می‌کند و برای امکان اجرای آن حکم اهم، حکم «مهم» را به صورت موقت، تعطیل می‌کند.^۱

برخی «ولایت مطلقه» را «آزادی مطلق فقیه» و خودمحوری او در قانون در عمل توهم کرده‌اند و لذا آن را نوعی دیکتاتوری دانسته‌اند که با بیان فوق، بطلان این تصور روشن می‌شود و به خواست خدا در آینده نیز توضیح بیشتری داده خواهد شد.^۲

□ آیا رهبر می‌تواند نسبت به برخی از احکام دین بی‌توجه باشد و به سبب مصالحی، آن‌ها را نادیده بگیرد؟

● پاسخ: بی‌توجهی و نادیده گرفتن احکام دین، برای هیچ مقامی روا نیست؛ زیرا همان‌گونه که در گذشته گفته شد، ولایت فقیه، در حیطه شریعت و قانون الهی است نه فراتر از آن؛ و فقیه، فقط مبین و مجری قانون است و نمی‌تواند در قانون الهی، تصرف کند و آن را حذف نموده یا تغییر دهد؛ ولی این نکته نیز گذشت که، براساس قاعدۀ عقلی «تقدیم اهم بر مهم»، در صورت تزامم احکام اسلامی، فقیه، به دستور عقل و نقل، موظف است که حکم مهم‌تر را در جامعه اجرا کند و در این حال، چاره‌ای جز تعطیل و عدم اجرای موقت حکم «مهم» در قبال «مهم‌تر» نیست؛ اما پس از رفع تزامم، این حکم مهم نیز به اجرا در خواهد آمد.



مطلق بودن ولایت یعنی این که فقیه، اولاً ملتزم است همه احکام اسلام را تبیین نماید؛ ثانیاً همه آن‌ها را اجرا کند، زیرا هیچ حکمی از احکام الهی در عصر غیبت، قابل تعطیل شدن نیست. ثالثاً برای تزامم احکام، چاره‌ای بیندیشد

□ آیا بر فقیهان واجب است که از ولی فقیه تبعیت کنند؟ آیا حق مخالفت و نقض حکم والی را دارند؟

● پاسخ: فقیه جامع‌الشرایط، سه کار رسمی دارد؛ یک کارش «افتاء» است که پس از دادن فتوا، عمل به آن فتوا، بر خودش و بر مقلدانش واجب است، ولی نسبت به فقیهان دیگر، اعتباری ندارد؛ زیرا مجتهد، حق ندارد از مجتهد دیگر تقلید کند. کار دیگر فقیه جامع‌الشرایط، «قضاء» است که بر کرسی قضا می‌نشیند و بین متخاصمین که هر دو طرف، شخصیت حقیقی‌اند یا شخصیت حقوقی؛ و یا آنکه یک طرف، حقیقی است و طرف دیگر، حقوقی، براساس ایمان و بیّنات، حکم الهی را صادر می‌نماید که نقض این حکم، بر خود او و بر متخاصمین و بر هر کس دیگر، حتی فقیهان حرام است و عمل به آن نیز واجب است، حتی بر مجتهدان و فقیهان و مراجع تقلید.

وظیفه سوم فقیه جامع‌الشرایط، «ولایت» امت اسلامی و صدور احکام ولایی است. اگر والی اسلامی، حکم ولایی کند و این که مثلاً رابطه ایران اسلامی با اسرائیل باید قطع شود، یا رابطه با آمریکا که دشمن اسلام و رأس استکبار جهانی و حامی اسرائیل است، باید قطع شود، یا رابطه با فلان کشورها باید برقرار شود، و یا در کشور چنین اموری باید رعایت گردد، عمل به این احکام بر مردم و بر خود والی و بر فقیهان و مجتهدان دیگر واجب است و هیچ کس، حتی خود والی، حق نقض این حکم را ندارد؛ زیرا همان‌گونه که در گذشته گذشت، حاکم اسلامی، فقط مجری احکام است و او نیز مانند همگان، مشمول قانون الهی و تابع محض آن می‌باشد و دیگر فقیهان نیز، چنین می‌باشند و باید از این حکم الهی که توسط والی انشاء شده است، پیروی و تبعیت کنند؛ مگر آنکه در فرض نادر، یقین وجدانی به اشتباه بودن حکم فقیه حاصل شود؛ البته شک داشتن در درستی حکم فقیه یا گمان داشتن به اشتباه بودنش، نمی‌تواند مجوز عدم پیروی باشد، بلکه فقط یقین وجدانی چنین است نه غیر آن.

این مطلب، شامل فقیهانی که به ولایت فقیه معتقد نیستند و مقلدان آنان نیز می‌شود؛ زیرا فقیهانی که در ولایت فقیه اختلاف نظر دارند و مثلاً «مقبوله عمر بن حنظله» و «مشهوره ابی خدیجه» را برای ولایت فقیه کافی نمی‌دانند، از نظر حسبه، می‌پذیرند که اگر مردم یک کشور، حاضر شده‌اند که حکومت را



و این، نشان می‌دهد که ایشان، این امور را از شوون امامت می‌دانسته‌اند.

در توسعه نظر کلینی (رحمه‌الله) چنین می‌توان گفت که قرآن کریم، درباره زکات می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا»^۶. صدقه در این آیه، صدقه واجب است و شامل زکات نیز می‌شود و آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ»^۷، نشان می‌دهد که درباره زکات، سخن گفته می‌شود؛ چه این که محتمل است خمس را نیز شامل شود؛ زیرا حضرت عبدالعظیم (سلام‌الله‌علیه)، وقتی که به خدمت امام هادی (سلام‌الله‌علیه) رسید و عقائد خود را به آن حضرت عرضه کرد، پس از اصول دین، فروع را مطرح می‌کند و در طی ارائه فروع، از نماز و روزه حج و زکات نام می‌برد، ولی از خمس سخنی به میان نمی‌آورد.^۸ این، نه به معنای آن است که خمس، واجب نیست، بلکه به سبب آن است که خمس، زیرمجموعه زکات به معنای عام می‌باشد و لذا برخی از فقهای پیشین، بحث خمس را در کتاب زکات مطرح می‌کردند و آن را به عنوان فصلی از فصول کتاب زکات می‌دانستند.

به هر تقدیر، طبع اولی مسأله این است که اموال عمومی بیت‌المال، به دست حاکم اسلامی باشد؛ البته اگر فقیهی این مطلب را صحیح نداند- یعنی صرف تنظیم کتاب کافی را در استنباط رأی کلینی (رحمه‌الله) کافی نداند، اولاً و بر فرض ظهور، آن رأی را صائب نداند، ثانیاً- مقلدان او و جوهات شرعی خود را برابر فتوای مرجع تقلید خویش می‌پردازند و برخوردی نیز پیش نمی‌آورد.

تبصره: ممکن است فقیه جامع شرایط رهبری، به منظور استقلال کیان حوزه‌های علمی و بی‌نیازی فقاقت امامیه از وابستگی به دولت و مانند آن، پرداخت جوهات شرعی را به فقهای مسؤول اداره حوزه، صحیح بداند یا اصلاً فتوای او همین باشد؛ نظیر آنچه امام راحل (رحمه‌الله) عمل می‌کرد؛ که در این حال، پرداخت وجوه به مراجع دیگر کافی است.

□ امام معصوم، از عصمت بر خوردار است، اما فقیه، معصوم نیست؛ پس چگونه ممکن است فقیه غیر معصوم، همه اختیارات امام معصوم را داشته باشد؟

● پاسخ: در فصل پنجم کتاب، به صراحت توضیح داده شد^۹ که اگر گفته می‌شود فقیه همه اختیارات پیامبر و امام را دارد، مقصود «اختیارات حکومتی و مدیریتی» است و بنابراین، هر اختیاری که آن بزرگان، به سبب عصمت خود داشته باشند- به گونه‌ای که عصمت، شرط آن مناصب باشد- ولی فقیه، آن اختیار را نخواهد داشت. از این رو، عصمت نداشتن فقیه، سبب سلب اختیارات معصومانه از او می‌شود؛ علاوه بر آنکه در ولایت

اگر گفته می‌شود فقیه همه اختیارات پیامبر و امام را دارد، مقصود «اختیارات حکومتی و مدیریتی» است. بنابراین، هر اختیاری که آن بزرگان، به سبب عصمت خود داشته باشند- به گونه‌ای که عصمت، شرط آن مناصب باشد- ولی فقیه، آن اختیار را نخواهد داشت



براساس اسلام اداره کنند، این، یک امر زمین مانده‌ای است که بر همگان خصوصاً بر فقیهان، واجب کفایی است که تصدی آن را بر عهده بگیرند و اگر یک فقیه واجد شرایط رهبری، تصدی آن را بر عهده گرفته و امت اسلامی نیز او را قبول دارند، در این حال، مخالفت با احکام این حاکم و تضعیف او، جایز نیست و کسی نمی‌تواند بگوید من چون ولایت فقیه را قبول ندارم، می‌توانم از هر قانون کشور اسلامی سرپیچی کنم و قوانین و مقررات آن را رعایت نکنم.

البته روشن است که افراد، در احوال شخصی خود آزادند و در امور اجتماعی نظیر تشکیل هیات و مراکز خیری و عبادی که مستلزم دخالت در شوون رسمی کشور نیست، تا آنجا که به هرج و مرج و اختلال نظم نکشد و آسیبی به نظام اسلامی نرساند، کسی ملزم به اطاعت از امر دیگری نیست.

□ در مسائل اجتماعی، آیا نظر رهبر و قانون نظام اسلامی را باید عمل کرد یا نظر مرجع تقلید را؟ آیا جوهاتی مانند خمس و زکات را به مرجع تقلید باید داد یا به رهبر و حاکم اسلامی؟

● پاسخ: در مسائل اجتماعی، آنجایی که به سیاست کلی نظام اسلامی برمی‌گردد، باید از ولی فقیه و قانون رسمی مملکت اطاعت کرد؛ ولی برخی از مسائل اجتماعی که در عین اجتماعی بودن، کاری به نظام ندارد، نظیر تعطیلی‌هایی که برابر سنت مردم است؛ مثلاً مردم یک روزی را برای ولادت پیامبر و امام یا شهادت امام معصوم تعطیل می‌کنند، مغازه‌هایشان را می‌بندند و در مراسم مذهبی شرکت می‌کنند، در این موارد که مخل به نظام و سیاست‌های آن نیست، مانعی ندارد و اجازه از دولت نمی‌خواهد، زیرا مزاحمت نظام حرام است نه بیش از آن.

بنابراین: ۱- اگر کاری فردی باشد، نیازی به اذن و اجازه گرفتن از حکومت نیست. ۲- اگر کاری اجتماعی باشد، ولی مزاحمت با نظام اسلامی ندارد، باز هم در اختیار خود افراد است و اذن نمی‌خواهد. ۳- اگر از امور اجتماعی است و به سیاست نظام مربوط می‌شود و ترکش مخل به نظام است، باید از رهبر و قانون اسلامی کشور اطاعت کرد و قانون، بر اراده اشخاص در این امور مقدم است.

در مورد سهم امام (علیه‌السلام)، ممکن است کسی راه مرحوم کلینی (رض) و امثال ایشان را برود و بگوید خمس، مانند انفال است و در اختیار ولی مسلمین می‌باشد. اگرچه مرحوم کلینی (رض) به صراحت این فتوا را نداده‌اند، ولی نظم کتابشان نشان می‌دهد که چنین معتقد بوده‌اند؛ زیرا ایشان، نماز و روزه و زکات و حج را در فروع کافی آورده‌اند، ولی خمس و انفال را در اصول کافی یا در بخش «کتاب الحجة» آورده‌اند

و حکومت معصوم (علیه‌السلام)، گرچه حق استیضاح و استفهام برای احاد امت محفوظ بوده است، ولی پس از بیان مطلب و روشن شدن حکم شرعی از نظر معصوم (علیه‌السلام)، احدی حق اعتراض نسبت به او را ندارد (اگر چه برخی از وقایع تاریخی، نشانگر انتقاد نسبت به عملکرد معصوم (علیه‌السلام) است)؛ زیرا ذات اقدس اله می‌داند که حکم کلیدی امامت بالاصالة را به چه شخصی از انسان‌ها بدهد که دارای عصمت در علم و عمل باشد؛ ولی در حکومت و ولایت غیر معصوم، هم مجلس خبرگان برای نظارت بر فقیه و عملکرد او وجود دارد و هم مردم گاهی مستقیم و گاهی به وسیله خبرگان منتخب خود، حق سؤال دارند و باید مراقب امور رهبری باشند و به‌طور کامل بر آن نظارت داشته باشند.

□ اختیارات فقیه حاکم را چه کسی تعیین می‌کند؟ خود او یا قانون اساسی؟

● پاسخ: حدود اختیارات فقیه را فقه اسلامی تعیین می‌کند نه خود فقیه. آنچه که در فقه و حقوق اسلامی آمده است، توسط کارشناسان فقهی و حقوقی استخراج و استنباط شده و به صورت قانون اساسی فعلی درآمد که با قانون اساسی قبلی، تفاوت دارد؛ مانند لزوم مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام در تعیین سیاست‌های کلی نظام و مانند اداره مستقیم و مستقل صدا و سیما، که چنین تزیینی یا توسعه‌ای، محصول تجربه عملی و احاطه علمی و تلفیق آراء و تضارب افکار مخالف و مؤالف بوده است؛ چون تجربه عملی از یک سو و احاطه علمی از سوی دیگر، کمک شایانی کرده است.

□ در قانون اساسی، ولایت فقیه، به صورت مطلق آمده است یا محدود؟

● پاسخ: «مطلق» است؛ زیرا اولاً قوای سه‌گانه کشور یعنی مقننه و مجریه و قضائیه، در نهایت، به رهبری نظام منتهی می‌شوند؛ رئیس قوه قضائیه، از سوی رهبر منصوب می‌شود؛ تنفیذ ریاست جمهوری، برعهده رهبر است؛ و فقهای شورای نگهبان که منصوب رهبرند، گذشته از آنکه بر مصوبات قوه مقننه نظارت دارند، مایه رسمیت این قوه‌اند؛ زیرا بدون شورای نگهبان، اصلاً مجلس شورای اسلامی رسمیت نمی‌یابد.

ثانیاً؛ در قانون اساسی امامت امام و ولایت امر، به صورت مطلق و بدون قید آمده است. در اصل پنجم قانون اساسی چنین آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت، برعهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم، عهده‌دار آن می‌گردد».



ولایت مطلقه، به معنای آن است که فقیه جامع الشرایط، در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج)، صلاحیت اجرای همه حدود الهی را دارد و ولایت او، محدود به اجرای برخی از احکام اسلامی نیست



در ذیل اصل یکصد و هفتاد و هفتم نیز عبارت «ولایت امر و امامت امت»، به صورت مطلق آمده و بر تغییرناپذیری آن تأکید شده است:

«محتوای اصل مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت است و نیز اداره امور کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.»
تذکر: جمهوری بودن، ناظر به مقام اثبات است و هرگز سبب مقید شدن ولایت امر و امامت امت نمی‌شود؛ گذشته از آنکه شواهد دیگر، کافی است.

ثالثاً؛ مطلقه بودن ولایت، در اصل پنجاه و هفتم آمده است: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

در اینجا، مجدداً بر چند نکته تأکید می‌شود؛ اول آنکه ولایت مطلقه، به معنای آن است که فقیه جامع الشرایط، در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج)، صلاحیت اجرای همه حدود الهی را دارد و ولایت او، محدود به اجرای برخی از احکام اسلامی نیست.

دوم اینکه؛ فقیه جامع الشرایط و رهبر جامعه، برای اجرای احکام، بر اساس آیه شریفه «وشاورهم فی الامر»^{۱۰} و «أمرهم شوری بینهم»^{۱۱} عمل می‌کند و متخصصان و کارشناسان ارشد هر رشته‌ای را در مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار می‌دهد و تصمیم‌گیری‌اش، پس از مشورت با آنان است. در این مجمع، فقیهان، اساتید دانشگاه، فرماندهان قوای انتظامی و نظامی، متفکران اقتصادی، جامعه‌شناسان، متخصصان امور حقوقی و اجتماعی، و کسانی که تجربه کار اجرایی دارند و به معضلات نظام واقفند، حضور دارند و این، علاوه بر آن است که در هر یک از قوای سه‌گانه، از تخصص متخصصان هر رشته، کمال استفاده می‌شود. بنابراین، در نظام ولایت فقیه، از آراء و نظرات همه متفکران و نخبگان جامعه استفاده‌ی وافی می‌شود.

سوم آنکه؛ شخصیت حقیقی فقیه جامع الشرایط، همانند سایر شهروندان، در تمام امور، تابع احکام و قوانین حقوقی است و در برابر قانون، هیچ امتیازی با افراد دیگر ندارد.

و چهارم این‌که؛ همه اصول راجع به قوای سه‌گانه، نهادها، ارگان‌ها، و سازمان‌ها، به‌وسیله مجلس شورای اسلامی تحدید شده و برای هر یک از آن اصول قانون اساسی، حدودی در قانون عادی بیان شد که در مقام عمل، برابر آن حدود عمل می‌شود و برای تخطی از تحدید قانونی، تهدید قضائی نیز پیش‌بینی شد



نمونه آن نفوذ حکم ولایی فقیه نامدار و مجاهد نستوه، حضرت آیه‌الله سید شیرازی (رحمه‌الله) در جریان تحریم تنباکو و نیز، نفوذ حکم ولایی یا قضائی امام خمینی (قدس سره) دربارهٔ سلمان رشدی است.

□ اصل یکصد و دهم قانون اساسی، اختیارات رهبر را به اموری مقید کرده است؛ لذا این اصل که «مقید» است، اصل پنجاه و هفتم را مقید می‌کند و «ولایت مطلقه» در آن اصل را تفسیر می‌نماید.

● پاسخ: اگر ما به اصل یکصد و دهم توجه دقیق داشته باشیم، می‌بینیم که همین اصل، به نوبهٔ خود، دارای اطلاق است و هرگز مقید نیست تا زمینه تقیید اصل پنجاه و هفتم را فراهم کند؛ زیرا وظیفه و اختیار هفتم رهبر در این اصل، «حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه» عنوان شده و در بند هشتم آمده است: «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت می‌گیرد». علاوه بر اختیارات دیگر رهبر قرار می‌دهد. این که رهبر چگونه حل اختلاف قوای سه‌گانه می‌کند، براساس کدام ضابطه باشد، این، برعهدهٔ فقاهت و درایت و عدالت او نهاده شده است. حل اختلاف، بدون قانون تحقق پیدا نمی‌کند، پس باید قانونی باشد و این قانون نانوشته، همان قوانین فقاهت و سیاست و درایت است. حل معضلات لاینحل نظام نیز بر اساس همین قانون است؛ البته، از طریق مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت می‌گیرد.

بنابراین کشور ایران، در درجهٔ نخست، با قانون اساسی اداره می‌شود و در مواردی که قانون اساسی گویا نیست، از فقه اسلامی که در اثر پویایی، توان پاسخگویی به همهٔ نیازهای بشر تا بامداد معاد را دارد استفاده می‌شود.

تبصره: در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: «کلیهٔ قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همهٔ اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهدهٔ فقهای شورای نگهبان است». این اصل، شامل رهبر نیز هست و این‌گونه نیست که او فعال ما پیشاء باشد و حالا که اختیارات وسیع قانونی و فقهی دارد، بتواند هر گونه عمل کند و هر قانونی را تصویب کند. اگر رهبر - معاذالله - بخواهد از محدودهٔ قوانین اسلامی خارج شود، هم شرط رهبری را فاقد می‌شود و از ولایت ساقط می‌گردد و هم قانون او نیز اعتبار ندارد.

و از طرف دیگر، تفسیر تمام اصول یاد شده در قانون اساسی، برعهدهٔ شورای نگهبان قرار داده شد؛ اما اصول رهبری که در طی فصول بیان گردید، هرگز به مجلس شورای اسلامی راه نیافت و تحدید نشد و تفسیر آن‌ها نیز، عملاً با دخالت شورای نگهبان، انجام نمی‌شود. بنابراین، نهاد ولایت فقیه، نسبت به نهادهای قانونی دیگر، از اطلاق برخوردار است و تقیید قانونی، به سراغ آن نرفته است. این مطلب، بسیار حساس و مهم است و باید در حد یک مقاله به آن پرداخت نه در چند سطر.

□ آیا فقیه جامع شرائط رهبری که در کشور معین زندگی می‌کند و از جهت شناسنامه، تابع همان مملکت است، می‌تواند ولایت تمام مسلمانان جهان را داشته باشد؟ آیا مسلمانان جهان می‌توانند از فقیه جامع شرایط رهبری که در کشور دیگر است پیروی کنند؟

● پاسخ: در اینجا، دو مطلب است که باید از یکدیگر تفکیک شوند؛ یکی مربوط به جهت شرعی و دیگری مربوط به جهت قانون بین‌المللی.

اما مطلب اول: از جهت شرعی، هیچ منعی وجود ندارد؛ نه برای فقیه، که والی همگان شود و نه برای امت اسلامی نقاط متعدد جهان، که ولایت آن فقیه را بپذیرد، بلکه مقتضی چنان ولایت و چنین تولی‌ای، وجود دارد نظیر رو آوردن به جریان مرجعیت تقلید و مرجعیت قضاء، برای توسعهٔ دایره ولایت و تولی، راهگشاست، زیرا اگر مرجع تقلیدی در کشوری خاص زندگی کند و اهل همان منطقه باشد، فتوای او، برای همهٔ مقلدان وی در سراسر عالم نافذ است؛ چه این که اگر چنین فقیه جامع‌الشرایطی، حکم قضایی صادر نمود، وجوب عمل به آن و حرمت نقض آن، نسبت به همه مسلمان جاری است.

اما مطلب دوم: از جهت قانون بین‌المللی، مادامی که تعهد رسمی و میثاق قانونی، جلوی چنین نفوذ ولایی را نگیرد و هیچ محذوری برای ولایت فقیه و نیز هیچ محظوری برای تولی مسلمان نقاط دیگر جهان وجود نداشته باشد، برابر همان حکم شرعی، نظیر تقلید و قضاء عمل می‌شود؛ اما اگر تعهد قانونی بین‌المللی، جلوی چنین نفوذ ولایی را بگیرد و مخالفان چنین نفوذی، عملاً از سرایت آن جلوگیری نماید، نگاه طرفین ولایت و تولی یعنی فقیه و مردم، هر دو معذورند، لیکن چنین قدرتی شرط حصولی نیست، بلکه تحصیلی است، و واجب شرعی، نسبت به چنین شرطی، مطلق است نه مشروط؛ به گونه‌ای که شرط مزبور، شرط وجود واجب است نه شرط وجوب آن؛ و

اگر رهبر - معاذالله - بخواهد از محدودهٔ قوانین اسلامی خارج شود، هم شرط رهبری را فاقد می‌شود و از ولایت ساقط می‌گردد و هم قانون او نیز اعتبار ندارد



□ آیا لازمه ولایت مطلقه فقیه، انحصار قدرت در دست یک نفر است که می تواند به «استبداد» منجر شود؟

● پاسخ: خطر استبداد، در انسان غیر معصوم اولاً و غیر عادل ثانیاً، وجود دارد و لذا با حضور و ظهور امام معصوم، غیر معصوم، صلاحیت حکومت و ولایت ندارد. اما در زمان غیبت امام معصوم (عج)، نزدیک ترین افراد به امام معصوم، وظیفه ولایت و حکومت را برعهده می گیرند تا کمترین آسیبی به جامعه اسلامی نرسد. فقیه جامع شرایط رهبری که به نیابت از امام عصر (عج)، ولایت و مدیریت جامعه اسلامی را برعهده دارد، به دلیل چند ویژگی درونی، احتمال استبداد درباره او، بسیار کم است.

اولین ویژگی او، وصف فقاقت است و دومین ویژگی او، صفت عدالت است. فقاقت فقیه اقتضا دارد که فقیه، اسلام شناس باشد و بتواند کشور را بر اساس احکام و فرامین تعالی بخش آن، اداره کند نه بر اساس آراء غیر خدایی؛ خواه رأی خود باشد و خواه رأی دیگران. عدالت فقیه، سبب می شود که شخص فقیه، خواسته های نفسانی خود را در اداره نظام اسلامی دخالت ندهد و در پی جاه طلبی و دنیاگرایی نباشد. فقیه، تافته جدا بافته ای نیست که فوق دین و فقاقت باشد؛ او کارشناس دین است و هر چه را که از مکتب وحی می فهمد، به جامعه اسلامی دستور می دهد و خود نیز به آن عمل می کند و هر گاه حکم اسلامی، یکی از این دو شرط را نقض کند، از ولایت ساقط می شود. ویژگی سوم فقیه جامع شرائط، سیاست، درایت، و تدبیر و مدیریت اوست که به موجب آن، نظام اسلامی را بر محور مشورت با صاحب نظران و اندیشمندان و متخصصان جامعه و توجه به خواست مشروع مردم اداره می کند. اگر فقیهی بدون مشورت عمل کند، مدیر و مدبر و آگاه به زمان نیست و لذا شایستگی رهبری و ولایت را ندارد.

وجود این سه ویژگی درونی در فقیه جامع شرایط رهبری، سبب ضعیف شدن احتمال استبداد است و در قانون اساسی جمهوری اسلامی، پیش بینی فرض نادر نیز شده است و لذا، علاوه بر این ویژگی های درونی، اولاً یک سلسله وظایف و حدود و اختیاراتی برای رهبر معین کرده و ثانیاً مجلسی به نام مجلس خبرگان معین نموده است که متشکل از کارشناسان فقاقت و عدالت و تدبیر و سیاست می باشد تا پس از شناخت و تعیین و معرفی فقیه جامع الشرائط، کارهای رهبر را برابر وظایف و اختیاراتی که قانون اساسی به او داده، ارزیابی کنند. اگر دیدند کارهایش موافق با آن است و یا اگر ظاهراً مخالف آن بود، ولی

پس از توضیح خواستن؛ روشن شد که در حقیقت، تخلّفی نداشته است؛ در هر دو حال، رهبری او همچنان محفوظ است؛ و در صورتی که دیدند رهبر، کارهایی انجام می دهد که واقعاً برخلاف قوانین است یا توان اجرای قوانین را ندارد، انزال او را به مردم اطلاع می دهند و رهبر جدید را پس از شناسایی، به مردم معرفی می کنند.

خلاصه آنکه؛ استبداد، استعمار، استعمار، استعباد، و هر عنوان ضد ارزشی دیگر که محکوم عقل خردورز و نقل خردساز است، محصول جهل علمی و مولود جهالت عملی است و اگر فقاقت جامع و درایت کامل، ملکه یک انسان عادل شد، نه زبانه جهل علمی از هستی او مشتعل می شود- که گدازه های تمدن سوزی به نام استبداد و مانند آن را به همراه دارد- و نه آتش زنه یا آتش گیره جهالت عملی از وجود او برمی خیزد- که شعله های آزادی سوزی به عنوان استعمار و نظیر آن را دربر داشته باشد. چون انسان معصوم، در حدود و بقاء کامل است و از گزند تبدل حال مصون است، احتمال تحول از عصمت به حیف و عسف و جور و ظلم، درباره او اصلاً مطرح نیست، ولی احتمال چنین تحوّل در انسان عادل غیر معصوم، هر چند ضعیف باشد، احتمالی سنجیده است. برای صیانت امت اسلامی از آسیب چنین تحول محتمل و نادری، حضور مجلس خبرگان و مراقبت مستمر آن از یک سو و نظارت دائمی آحاد مردم از سوی دیگر- که نه تنها چنین حقی برای آنان مخرز است، بلکه چنان وظیفه ای بر اینان حتمی است- ضامن حراست نظام اسلامی از هر گونه خطر احتمالی خواهد بود؛ چه این که همگان، نسبت به بیگانگان برون مرزی نیز موظف هستند که مراقب باشند که قلمرو اسلامی و منطقه دینی، از تهاجم مستعمران و تطاول مستعبدان و غارت رهنان، محفوظ بماند.

پی نوشت

۱. تعریف «ولایت مطلقه» به تفصیل در فصل پنجم کتاب، ص ۲۴۸ آمده است.
۲. رک: ص ۴۸۰.
۳. رک: ص ۲۴۶، ۲۴۸، و ۲۵۱.
۴. رک: ص ۲۴۵.
۵. رک: ص ۲۵۶.
۶. سوره توبه، آیه ۱۰۳.
۷. همان، آیه ۶۰.
۸. بحار، ج ۳، ص ۲۶۹، ح ۳.
۹. رک: ص ۲۵۰.
۱۰. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.
۱۱. سوره شوری، آیه ۳۸.